

مرز اصلاح طلبی و محافظه کاری کجاست؟

عباس عبدی، رضا علیجانی و حبیب‌الله پیمان

شهریونده ش ۶، ۱۳۸۷/۷/۲۱

چکیده: در ایران بسیاری از اصلاح طلبیان در عمل، روحیه محافظه کاری دارند و کثیری از محافظه کاران نیز عمل اصلاح طلبانه انجام می‌دهند که این مطلب، حاکی از تداخل این دو اصطلاح در هم می‌باشد. اصلاح طلبی و محافظه کاری در سه حوزه «روانی- رفتاری»، «استراتژی» و «هدف و آرمان» قابل تعریف می‌باشد. بنابراین اصلاح طلبی و محافظه کاری نیاز شدید به بازخوانی و تجدیدنظر اساسی دارد.

● عباس عبدی: ابتدا باید گفت که کلمات اصلاح طلبی و اصول گرایی و موارد مشابه به لحاظ مصداقی در ایران، واجد معنای روشنی نیست. در جامعه‌ای که کلمات، چنان شناور هستند که نه تنها مرزی میان اصول گرایی و دروغ گرایی نیست، حتی از موضع اصولی از دروغ هم دفاع می‌شود، چه جای بحث و تحلیل مصداقی برای چنین اصطلاحاتی باقی می‌ماند. در جامعه‌ای که اصلاح طلبی اش، پس از دوازده سال به دوش کشیدن این پرچم توسط پرچمدارانش است، تازه در صدد تبیین اصول اصلاح طلبی برآمده‌اند، روشن است که تحلیل مصداقی از این اصطلاحات امری ناشدنی و غیر مفید است. بنابراین حتی المقدور باید به صورت انتزاعی تر و غیر مصداقی تر وارد بحث شد.

توضیح این نکته بسیار مهم است: اصول گرایی در برابر اصلاح طلبی نیست، محافظه کاری یا حتی ارتجاعی بودن در برابر اصلاح طلبی و انقلابی گری قرار می‌گیرد، اما

بازتاب اندیشه ۱۰۳

۶۴

مرز
اصلاح طلبی
و
محافظه کاری
کجاست؟

اصول‌گرایی نه؛ اصول‌گرایی تا حدی در برابر عمل‌گرایی و به تعبیری بی‌پرسی قرار می‌گیرد.

محافظه‌کاری در اصل‌گرایی مذموم و رد شده‌ای نیست. به نظر من وجود حدی از این‌گرایی در افراد و جریانات سیاسی لازم است. ما باید نسبت به تغییر شرایط تا حدی محافظه‌کار باشیم. به لحاظ منطقی، می‌گویند اصل بر استصحاب است. بدین معنا که اصل بر دفاع از وضع فعلی است، مگر آن‌که خلاف آن ثابت شود، اما روشن است که بدون پذیرش اصلاح‌طلبی این دیدگاه به جمود و ارتجاع می‌انجامد. ارتجاع، شیوه‌ی حاد و منفی‌شده‌ی محافظه‌کاری است که نه تنها خواهان دفاع از وضع موجود، بلکه در پی بازسازی گذشته است، گذشته‌ای که حتی کوشش نمی‌شود بازسازی و نوگردد. در این میان، اصلاح‌طلبی به‌عنوان یک شیوه‌ی سیاسی و اجتماعی، تعریف مشخصی پیدا می‌کند. اصلاح‌طلبی در درجه اول با تغییرات کلان و یک‌باره موافق نیست، زیرا هم ذهنیت پذیرفته‌شده و مورد اجماعی را نسبت به طرح‌بدیل و جایگزین قبول ندارد و آن را ممکن نمی‌داند و هم این‌که شیوه‌ی اجرا و بسیج مردم را برای آن به‌گونه‌ای می‌داند که نافی تحقق آن اهداف کلان و انقلابی است.

اما اصلاح‌طلبی به همان اندازه هم با ارتجاع مخالف است. هدف ارتجاع، بازتولید گذشته‌ای مطرود، در زمینه‌های مطلوب برای مردم است. اگر خرس سفید سیبری بتواند در کویر لوت زندگی کند، ارتجاع هم قادر است گذشته را بدون هیچ تغییری در امروز بازتولید و زنده کند.

در جامعه‌ای که عرف و فهم و درک عموم حکایت از اجماعی بودن بحران و ضرورت تن‌دادن به تغییر است، اصلاح‌طلبی باید خط مشی غالب باشد. در این صورت، چند ویژگی برای اصلاح‌طلب وجود دارد.

۱. خواهان تغییرات و اصلاحات در حوزه‌هایی است که اجماع عمومی اهل فکر و نخبگان نسبت به مسأله داشتن در آن زمینه وجود دارد.

۲. تدریجی بودن اصلاحات و حتی در صورت نیاز تن‌دادن به سعی و خطا، مشخصه‌ی دیگر اصلاح‌طلبی است؛ اما از تدریجی بودن نمی‌توان نتیجه گرفت که دیگران این مسیر (پیشرفت و آزادی) را ۷۰۰ ساله طی کردند، پس ما هم باید ۷۰۰ ساله یا مثلاً ۲۰۰ ساله طی کنیم.

۳. کوشش برای مشارکت عمومی و کم‌هزینه به نحوی که افراد بیشتری با مسیر

اصلاح‌طلبی همراه شوند، و کم‌رنگ کردن عنصر شجاعت و بی‌باکی و در عوض پررنگ کردن عنصر عقلانیت و خرد، مشخصه دیگر اصلاح‌طلبی است.

۴. اصلاح‌طلبی به نحو پیشینی، کسی را رد یا تأیید نمی‌کند و دو قطبی‌های مرسوم در رفتار ارتجاعی و انقلابی را نمی‌پذیرد. خواهان حذف و نابودی کسی نیست، در نتیجه از خشونت پرهیز می‌کند. به جای حذف دیگران، کوشش دارد همه را متناسب با جایگاه اجتماعی آنان در اداره امور شریک و سهیم کند.

۵. اصلاح‌طلبی به لحاظ محتوا، برنامه‌ای از پیش تعیین شده و دستوری از سوی عده‌ای معین نیست، بلکه برنامه‌ای برای افزایش مشارکت و بیرون آمدن برنامه‌های بعدی از دل این مشارکت عمومی است.

با این توضیحات، روشن است که اصول‌گرایی نه تنها در تقابل با اصلاح‌طلبی نیست، بلکه اصلاح‌طلب‌های موفق باید به اصول و ارزش‌های خود پایبند باشند. البته این بدان معنا نیست که مرغ سیاست یک پا دارد و هیچ تغییر و تحولی را در رفتارها و سیاست‌ها نمی‌پذیرد، بلکه در سیاست می‌توان اصول و ارزش‌ها را سلسله‌مراتبی و اهم آنها را تعیین کرد که تحت شرایط عادی نقض نشوند. ترکیب اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی بدین صورت است که سیاستمدار اصلاح‌طلب از یک سو باید افق بسیار بلندمدت را از ذهنیت و عمل سیاسی خود حذف کند؛ ما وظیفه‌ای در برابر بلندمدتی که در آن زمان دیگر زنده نخواهیم بود، نداریم. از آن جا که درک و دانش و افق دیدی که خداوند یا طبیعت به ما عطا کرده، قادر به دیدن این افق بلندمدت نیست، سپس مسؤولیتی اخلاقی هم درباره آن نداریم و نمی‌توانیم سیاست خود را صرفاً با عنایت به نتایج چنین بلندمدتی توجیه و دفاع کنیم و اصول و ارزش‌هایی را تعریف کرده و به آن ملتزم باشیم که معرف این افق بسیار بلندمدت است.

● **رضا علیجانی:** در یک تعریف و کاربرد ایرانی از دو مفهوم محافظه‌کاری و اصلاح‌طلبی باید گفت که می‌توان این دو مفهوم را در سه حوزه متفاوت و مجزای «روانی-رفتاری»، «استراتژی» و «هدف و آرمان» تعریف کرد.

در حوزه «روانی-رفتاری»، محافظه‌کاری، به گونه‌ای شخصیت، روحیه و رفتار اطلاق می‌شود که تمایل چندانی به ایجاد تغییر و ریسک‌پذیری در عملکرد ندارد. این روحیه و شخصیت بیشتر به دنبال دست نخورده و بکر باقی نگاه داشتن وضعیت موجود است. در این دیدگاه، افراد محافظه‌کار، خود، گرایش موجود را به نوعی تمایل طبیعی انسان‌ها برای حفظ

وضع موجود و بقا و استمرار زمانه گذشته در آینده و پرهیز از بروز تغییر می‌دانند و توجیه می‌کنند.

در حوزه «استراتژی» محافظه‌کاری عمدتاً در پی استفاده از کم‌هزینه‌ترین روش‌های موجود، برای انجام کمترین تغییرات در سطح و ساختار است. در این حوزه، محافظه‌کاری با پی‌گیری کمتر و ابعاد عملی محدودتری همراه است. اما اصلاح‌طلبی در حوزه استراتژی، در نسبت و مقایسه با محافظه‌کاری، رفتار و رویه‌ای پی‌گیرانه‌تر و مستمترتر دارد و به دنبال دربرگیری ابعاد وسیع و بیشتری از تغییر است. چنین اصطلاح‌طلبی به تکرار و تجربه‌پی‌گیرانه شیوه‌ها و تاکتیک‌های مختلفی برای رسیدن به مقصود و هدف اصلاح‌طلبانه خود متوسل می‌شود.

در حوزه «هدف و آرمان» محافظه‌کاری به دنبال دفاع از نظامی ویژه و در واقع نظم مستقر است. در این حوزه دید، محافظه‌کاری می‌تواند انواع چپ (دولت‌های کمونیستی) و راست داشته باشد. هدف و آرمان محافظه‌کارانه، هدف و آرمانی است که جز به فراتر از فرم‌های محدود که شاکله و ساختار نظم مستقر را به هم نمی‌ریزد، نمی‌اندیشد. اما اصلاح‌طلبی در حوزه هدف و آرمان، به دنبال ایجاد تغییرات جدی در نظم موجود و مستقر است و هر چند نظم مستقر فرو نمی‌باشد، اما به انجام اصلاحاتی کیفی‌تر و ماندگارتر در ساختار این نظم اقدام می‌کند.

در اینجا لازم است که به ترکیب متعارض (پارادوکسیکال) اصلاح‌طلبی و محافظه‌کاری در سه حوزه «روانی- رفتاری»، «استراتژی» و «هدف و آرمان» در عالم واقعیت و عرصه عمل سیاسی اشاره کرد. به عنوان مثال فرد و یا جریانی می‌تواند از روحیه‌ای محافظه‌کارانه در حوزه استراتژی برخوردار باشد و یا مثلاً در زاویه‌ای دیگر، یک فرد می‌تواند استراتژی اصلاح‌طلبانه، اما آرمان و هدف محافظه‌کارانه داشته باشد.

مثال روشن برای شرح این مدعا را می‌توان در برخورد دولت اصلاح‌طلب خاتمی با قتل‌های زنجیره‌ای و برگزاری انتخابات مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم مشاهده کرد. در داستان افشای قتل‌های زنجیره‌ای، دولت اصلاح‌طلب، مصالح ملی و جمعی را بر مصلحت حاکمیت ترجیح داد. اگر چه به گمان من این ترجیح و انتخاب در دراز مدت هم به نفع طبقه قدرت نیز باید تلقی شود. اما در جریان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری پیشین، دولت اصلاح‌طلب که تأکید داشت انتخابات غیررقابتی برگزار نخواهد کرد، خود تن

به برگزاری انتخاباتی داد که در نتیجه آن، آقای هاشمی رفسنجانی به خدا شکایت برد و آقای کروی آن نامه‌ها را درباره آن نوشت و آن سخنان را به زبان آورد.

همچنین در زاویه دیگر، می‌توان اشاره‌ای اجمالی به حوزه اقتصاد و مدیریت اجرایی کشور کرد که اصلاح‌طلبان سیاسی ایرانی در این حوزه به شدت محافظه‌کارانه عمل کردند. نوع مدیریت اصلاح‌طلبان و رفتار و عملکرد آنان در رابطه با مسأله رانت، امتیازات شغلی و... تفاوتی جدی و معنادار با نگاه و خواست جناح و جریان مقابل آنان نداشت و لذا اصلاح‌طلبی در حوزه مدیریت، حضوری پررنگ از خود به نمایش نگذاشت.

حقیقت این است که صداقت اصلاح‌طلبی را باید در انطباق سخن و رفتار با یکدیگر جست‌وجو کرد. در فضای سیاسی کنونی جامعه ایران به خصوص در آستانه برگزاری انتخابات مهم ریاست جمهوری دهم، متأسفانه تنها به اصلاح‌طلبی در گفتار توجه و تأکید فراوان می‌شود و در مقابل به نتیجه حاصله از پارادوکس شگفت‌انگیز اصلاح‌طلبی در گفتار و محافظه‌کاری در رفتار دقت کافی نمی‌شود و جالب اینجاست که گاه حتی این پارادوکس با سماجت فراوان پنهان شده و به حاشیه عرصه عمل سیاسی رانده می‌شود. این در حالی است که در بحث انتخابات ریاست جمهوری، باید توجه داشت که عرصه ریاست بر قوه مجریه، برخلاف دو قوه دیگر، یعنی مقننه و قضاییه که در پی تقنین و یادآوری هستند، عرصه عمل و رفتار است. در این عرصه، مرز اصلاح‌طلبی و محافظه‌کاری نیز باید با متر و معیار عمل و رفتار سنجیده شود و نه با معیار گفتار و سخن. کلام آخر این‌که «اصلاح‌طلبی حرف» و «محافظه‌کاری عملی» هزینه زیادی را بر آینده جامعه تحمیل خواهد کرد، اگر همچنان به حاشیه عرصه عمل سیاسی رانده شود.

● حبيب الله پيمان: در کشور ایران، در دو برهه تاریخی، یعنی در انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، خواست اجتماعی برای انجام تغییرات عمیق در ساختار سیاسی را شاهد بوده‌ایم. در جریان انقلاب مشروطه سه گرایش عمده در عرصه سیاست وجود داشته و نقش‌آفرینی کرده است: اول گروه محافظه‌کاران که این گروه شامل طبقه اشراف، زمین‌داران بزرگ و طرفداران دربار بودند که ماهیتاً و بنا به تعلق خود به جایگاهی خاص، از حفظ وضع موجود و عدم بروز تغییر در ساختارهای سیاسی دفاع می‌کردند. گرایش دوم کسانی بودند که در پی تعدیل سیاست‌های موجود با هدف ایجاد فضای باز سیاسی و توسعه و نهادینه ساختن برای طرح مطالبات آزادی‌خواهانه و در نتیجه آن، مرتفع شدن بحران و خطر از نظام موجود

را خواهان بوده‌اند. گرایش سوم را انقلابی‌هایی هدایت می‌کردند که به تغییر کل ساختار نظام سیاسی موجود گرایش داشتند و نهایتاً هم در پی ایفای نقش این گروه بوده که انقلاب مشروطه بادست‌آورد شگرف و مهم تأسیس مجلس شکل گرفت و به ثمر نشست.

بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، جامعه شاهد آن بود که جریان محافظه‌کار که به طبقه اشراف و دربار تعلق داشت نیز، پس از درک نیاز به اصلاح ساختارهای سیاسی ایران، به صف نیروهای آزادیخواه و انقلابی می‌پیوندد و از طریق همدلی با انقلابی‌ها نقش بسیار قابل ملاحظه‌ای نیز در روند شکل‌گیری تازه قدرت سیاسی ایفا می‌کند.

اما در جریان انقلاب اسلامی، نیروهای انقلابی با کمک و همبستگی اقشار وسیع جامعه موفق به کسب پیروزی سیاسی شدند. در این دوره است که جامعه شاهد تسلط گفتمان انقلابی بر دیگر گفتمان‌های محافظه‌کاری و اصلاح‌طلبی است، اما به مرور نزاع و کشمکش میان نیروهای رادیکال و انقلابی و نیروهای میانه‌رو درمی‌گیرد. این نزاع سرانجام به شکست و گوشه‌نشینی میانه‌روها، در ساختار قدرت ختم می‌شود و نیروهای رادیکال که خود نیز به دو دسته رادیکال مذهبی و نیروهای رادیکال مبتنی بر ایدئولوژی‌های چپ تقسیم می‌شدند نیز با هم درگیر شده و نهایتاً هم نیروهای انقلابی مذهبی، بر تمامی ساختار سیاسی حاصل از انقلاب تازه مسلط می‌شوند. اما این گروه از نیروهای انقلابی، به دلیل پیوند عمیق نهادهای سنتی مدافع آنها با بازار، کم‌کم به سمت جای گرفتن در یک طبقه جدید محافظه‌کار با مؤلفه‌های اشرافی‌گری حرکت می‌کنند. امتیازات ویژه و قدرت اقتصادی و سیاسی حاصل از جایگاه جدید آنها موجب می‌شود تا حق مشارکت سیاسی و اجتماعی سایر گروه‌ها از سوی این طبقه نیز محدود شود. گسترش مالکیت دولتی نیز به تقویت تسلط آنها دامن می‌زند و نهایتاً این‌که انقلاب در دامان محافظه‌کاری و نه حتی اصلاح‌طلبی می‌غلطد.

در دوم خرداد ۱۳۷۶ به دنبال تشدید بحران‌های سیاسی و هویتی موجود در جامعه، جریان اصلاح‌طلبی دوباره زمینه عینی فعالیت می‌یابد و با تکیه بر حمایت طبقه متوسط و اقشار منتقد در برابر محافظه‌کاران موجود، قد علم می‌کند و می‌ایستد. با این همه، در میان همین گروه از اصلاح‌طلبان، دو جریان عمده که اولی، خواهان سطح بنیادین از تغییرات در ساختار است و دومی خواهان حرکت در چارچوب نظام سیاسی موجود، شکل می‌گیرد و نهایتاً مقاومت متمرکزی که از سوی محافظه‌کاران با تکیه بر قدرت نهادهای مختلف حکومتی وجود دارد، موجب ناکامی و ناتمام ماندن اصلاحات در تحقق شعارها و برنامه‌های اعلام شده می‌شود.

اما در مقابل، گروه دیگری از اصلاح‌طلبان هستند که تغییرات توزیع در ساختار قدرت را محدود به طبقه مسلط و رسمی حاکم نمی‌خواهند. این گروه از اصلاح‌طلبان طبیعتاً از سوی محافظه‌کاران سیستم طرد و حتی گاهی نفی می‌شوند. البته زاویه عکس و وارونه چنین فرآیندی در میان محافظه‌کاران نیز وجود دارد؛ یعنی چون طبقه رسمی و مسلط در راه ایجاد رفاه اقتصادی و اجتماعی و همچنین رسیدن به نقطه ثبات در تعاملات بین‌المللی موفق نبوده است، موجی از اصلاح‌طلبی به معنای مخالفت با وضع موجود در میان گروهی از محافظه‌کاران قدیمی ایجاد شده است. این موج جدید در پی آن است و می‌خواهد که خود را از صف مدافعان وضع موجود جدا کند و در این راه البته تلاش دارد تا با بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان نیز بر سر برخی مفاهیم و شعارها و خواسته‌های اصلاح‌طلبانه به تفاهماتی برسد. بنابراین اکنون و در فضای سیاسی ایران بدون توجه به ماهیت محافظه‌کاری و اصلاح‌طلبی، ما شاهد یک چرخه هستیم؛ یعنی از یک سو رادیکال‌های ما به سمت اصلاح‌طلبی حرکت می‌کنند و در برابر، بسیاری از اصلاح‌طلبان ما واجد خصوصیات محافظه‌کاری شده‌اند و از سوی دیگر برخی از محافظه‌کاران به دلیل مخالفتشان با وضع موجود، به سمت اصلاح‌خواهی و حتی انقلابی‌گری پیش خواهند رفت. در چنین فضایی نمی‌توان به تعاریف موجود کلاسیک از محافظه‌کاری و اصلاح‌طلبی تکیه کرد و تعاملات عرصه سیاسی را مبتنی برای این مفاهیم سنجید و بر مبنای آن به نقد و تجزیه و تحلیل رفتارها و عملکردها نشست. به واقع غلتیدن از انقلابی‌گری به محافظه‌کاری و از اصلاح‌طلبی به محافظه‌کاری و نیز از محافظه‌کاری به اصلاح‌طلبی، ویژگی منحصر به فرد و خاص عمل سیاسی در جامعه ایران است که البته آثار و تبعات آن هم خود را در وضعیت موجود عرصه سیاست نشان می‌دهد.

● اشاره

نجلعلی غلامی

۱. آقای عبدی می‌گوید: «مرزی میان اصول‌گرایی و دروغ‌گرایی نیست» به نظر می‌رسد این جمله ایشان، در قالب یک نوشتار علمی نمی‌تواند جایگاهی داشته باشد. این که در ابتدای بحث، اصول‌گرایی را متهم به دروغ‌گرایی می‌نماید، چنین وانمود می‌شود که ایشان بحث را به صورت جناحی و حزبی و تعصبات مطرح می‌کند و در این گونه مباحث، اتهام، تکفیر و... خود عامل اصلی انسداد مباحث عمیق علمی است.

۲. آقای عبدی اصول‌گرایی را در برابر عمل‌گرایی قرار می‌دهد! و باید گفت این یک

بازتاب اندیشه ۱۰۳

۷۰

مرز
اصلاح‌طلبی
و
محافظه‌کاری
کجاست؟

خطای استراتژیک و یک اشتباه فاحش است. هنگامی که در ادبیات انقلابی مبتنی بر اسلام، بحث از «اصول‌گرایی» مطرح است؛ این معنا به ذهن متبادر است که اصول‌گرایی «هستی‌شناسی فراگیر» و «دین‌شناسی همه‌جانبه» است که مشتمل بر اصولی است. مهم‌ترین این اصول عبارتند از: حق‌مداری، کرامت نفس، جماد همه جانبه، عدالت محوری، آزادی خواهی، کمال‌جویی و درد خدا و خلق داشتن است.^۱ بنابراین، اصول‌گرایی یک مرام و مسلک است. اگر اصول‌گرایی با عمل‌گرایی تفسیر شود، باید هدف در اصول‌گرایی را دست‌یابی به قدرت تلقی کرد، بدون تفاوت در ابزارهای دست‌یابی به قدرت و به طور قطع و یقین، این امر خلاف اصول‌گرایی واقعی است.

۲. آقای عبدی در بیان ویژگی‌های اصلاح‌طلبی می‌گوید: یکی از ویژگی‌های آن کم‌رنگ کردن عنصر شجاعت و بی‌باکی است. به نظر می‌رسد عقلانیت، خرد، واقع‌بینی و آینده‌نگری اگر همراه با عنصر شجاعت نباشد، ابتر و عقیم خواهد بود. اگر بخواهیم عدم سلطه‌پذیری و نفی سبیل بیگانگان که جزء اصول اساسی قرآن کریم است، احیا شود، بدون شجاعت امکان‌پذیر نخواهد بود.

۴. آقای پیمان معتقد است در جریان انقلاب اسلامی، نیروهای مذهبی محافظه‌کاری را در پیش گرفتند و با توجه به این‌که گاهی به تفاوت اصول‌گرایی و محافظه‌کاری دقت نمی‌شود، شایسته است قبل از تحلیل وضعیت آنها در ایران، ابتدا تعریفی از این دو اصطلاح ارائه شود.

الف) تعریف اصول‌گرایی: جنبشی در چارچوب یک دین یا آیین سیاسی که گرایش به اصول اساسی و ارزش‌های اولیه آن دین یا آیین سیاسی دارد. اصول‌گرایی در اخلاق مثبت و منفی دارد؛ مثبت آن اصولی بودن و تمسک به اصل است و منفی آن قشری‌گری و تمسک به ظواهر است.^۲

ب) محافظه‌کاری: این واژه در برابر تندروی و انقلاب‌خواهی است و این مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی آن است. به نظر یک محافظه‌کار، انقلابی‌ها و تندروها (رادیکال‌ها) براساس هدف‌های صرفاً نظری و مکتبی می‌خواهند بسیاری از نمادهای ارزشمند اجتماعی را از میان ببرند.^۳ آقای پیمان معتقد است که نیروهای مذهبی در جریان انقلاب اسلامی محافظه‌کار شدند. بنابر تعریف فوق، محافظه‌کاری یعنی تن دادن به شرایط موجود و مخالفت با تحول و دگرگونی است و حال آن‌که نیروهای مذهبی و در رأس آن حضرت امام خمینی^۴ تحول‌خواه و مخالف وضع موجود بودند، چه در ایجاد انقلاب

۱. رودگر، محمد‌جواد، اصول‌گرایی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، صص ۱۲ و ۱۳.

۲. افشاری‌راد، آقابخش، فرهنگ علوم سیاسی، نشر چاپار، ص ۲۶۱.

۳. علی‌بابایی، غلامرضا، فرهنگ سیاسی، نشر آشتیان، ص ۵۳۴.

اسلامی و چه در مسیر بعد از پیروزی، هم در عرصه داخلی و هم در عرصه خارجی. درگیر شدن انقلاب اسلامی با بلوک غرب و شرق، خود حاکی از نبود روحیه محافظه‌کاری است. ۵. ادعای دیگر آقای پیمان، اشرافی‌گری نیروهای مذهبی است. سؤال این است که نماد اشرافی‌گری که ایشان مدعی است چیست؟ بسیاری از نیروهای انقلاب زندگی متوسط و بعضاً پایین‌تر از حد متوسط داشته و دارند. آیا می‌توان تجمل‌گرایی و غوطه‌ور شدن در زرق و برق دنیوی که در زمان حکومت پهلوی و در میان خاندان سلطنتی وجود داشت، در میان نیروهای مذهبی انقلاب اسلامی پیدا کرد. اصولاً ماهیت انقلاب اسلامی، ضد اشرافی‌گری بود و یکی از مشکلات حکومت پهلوی، وجود همین روحیه بود که مردم با پی‌بردن به سادگی و تجمل‌ستیزی نیروهای مذهبی به رهبری حضرت امام علیه السلام، بر ضد طبقات اشراف در حکومت قیام کردند.

۶. آقای پیمان بر این عقیده‌اند که نیروهای مذهبی به دنبال انسداد سیاسی بودند و حق مشارکت را به رسمیت نمی‌شناختند. باید گفت آیا ایشان توجه ندارند که هر حکومتی خطوط قرمزی برای خود دارد و تمامی گروه‌ها و احزاب سیاسی باید در چارچوب قانون اساسی که مورد تأیید ملت قرار گرفته است، گام بردارند. طبیعتاً اگر گروهی خود را ملتزم به رعایت قانون اساسی نکند، از حقوق سیاسی خاص نیز برخوردار نیست؛ اگر چه از حقوق شهروندی برخوردار است. به نظر می‌رسد که ایشان خارج شدن گروه‌های لیبرال از درون حاکمیت جمهوری اسلامی را، نوعی انسداد سیاسی مذهبی تلقی می‌کند و حال آن‌که لیبرال‌های وطنی به تمامی اصول قانون اساسی پایبند نبودند و توان آن را نیز پرداختند. بنابراین آنچه قابل انکار نیست، رقابت‌های جدی گروه‌های سیاسی است که خود را ملتزم به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی می‌دانستند.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی